

تُورج اتابکی

آذربایجان

در

ایران معاصر

شماره ثبت

رد و بندی

تاریخ

ترجمه

محمد کریم اشرف

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار نویسنده.....	۵
سخن مترجم	۷
مقدمه.....	۹
۱. تبار آذربایجانی‌ها	
ترک، آذری یا آذربایجانی	۱۷
ورود ترکان	۲۲
آذربایجانی‌ها، یک ملت یا گروهی قومی‌اند	۲۴
ملیّت در برابر قومیّت	۲۵
ترک‌ها هلت‌اند یا افّت	۲۸
ایرانیان یک امت یا یک ملت یا اهالی‌اند	۳۱
آذربایجانی‌ها ملتی در قفقاز و گروهی قومی در ایران	۳۶
۲. پیدایش نهضت خودمختاری آذربایجان	
انقلاب مشروطه	۳۹
انجمان تبریز	۴۱
مجلس دوم و شکل‌گیری احزاب سیاسی	۴۷
جنگ جهانی اول: پایانِ نظم قدیم، ورود آرمان‌های جدید	۵۱
نهضت خیابانی	۵۸

۳. سلطنت رضاشاه: یک کشور، یک ملت

بنای یک ملت - دولت نوین	۶۵
سیاست تمرکزگرایی	۶۶

۴. پیدایش دوباره نهضت خودمختاری آذربایجان

بحران دموکراسی تازه پا	۷۵
انتخابات مجلس چهاردهم	۸۳
مجلس چهاردهم: ماندگاری آن و مسئله رفاه عمومی	۸۸
آذربایجان در آستانه حوادث	۹۶

۵. حزب دموکرات آذربایجان

تشیکیل حزب	۱۱۱
شرح حال رهبران حزب	۱۲۶

۶. حکومت خودمختار آذربایجان

استقرار خودمختاری	۱۴۱
دوران خوشبینی	۱۵۱
دوران اصلاحات	۱۵۹
رابط با گردن	۱۶۲
دوران بدینی	۱۶۴
دشواری‌های دیرپای دموکرات‌ها	۱۷۴
سقوط	۱۷۸
پایان بحران	۱۸۴

فرجام سخن	۱۹۹
پیوستها	۲۰۵
یادداشت‌ها	۲۲۷
نام کسان	۲۷۹
کتاب‌شناسی	۲۸۵

پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی

اثری که پیش رو دارد حاصل پژوهشی است در باب تاریخ معاصر گوشة شمالی میهن مان که هرچند تاریخ معاصرش از تاریخ پاره‌های دیگر ایران جدا نیست، اما گاه، به خاطر ویژگی قومی ساکنانش، کارنامه تاریخی اش برگ دیگری خورده است. هدف این پژوهش ارائه تحلیلی بوده است غیر مرسوم و به دور از جانبداری‌های تاریخ پردازانه متعارف از رویدادهای تاریخی یکصد ساله آذربایجان. در این اثر تلاشم همه براین بوده که نگاهی ناقدانه و از برون - و نه از درون - به رویدادها بیندازم و آنها را نه مجرد، که در پیوند متقابل با یکدگر ببینم. در بازبینی اسناد تاریخی، هیچ‌گاه در جستجوی حقیقتی یگانه نبوده‌ام. حقایق تاریخی همیشه برایم چندگانه بوده‌اند که تنها با محک خوردن به اسناد و مدارکی که از منابع گونه‌گون به دست آمده مقام و ارزششان شناخته می‌شود.

اسنادی که در این پژوهش به آنها استناد شده، عمدها از منابعی انتخاب شده که متعلق به جناح‌های متخاصل بوده است. تعمدم در این کار، رعایت جانب انصاف بوده است. آرشیوهای مختلف اتحاد شوروی، وزارت امور خارجه انگلیس، ایالات متحده آمریکا - واشنگتن، وزارت امور خارجه هلند، فرقه دموکرات آذربایجان، حکومت خود مختار آذربایجان، و نیز منابع رسمی دولتی ایران از آن جمله‌اند. در کنار اسناد و مدارک متشر نشده، باید از جرائد و مطبوعات دولتی و نیز احزاب و گروههای سیاسی هر دوره نیز یاد کنم که دریابی از اطلاعات پراکنده در خود داشتند. و نکته آخر، از آنجاکه تاریخ معاصر ایران را

تاریخ شفاهی می‌دانم در پژوهش حاضر از اطلاعات حاصل از مصاحبه‌های بسیاری که با رهبران فرقهٔ دموکرات آذربایجان، حزب توده و اعضای سابق حکومت خودمختار آذربایجان و دیگر دولتمردان معاصر داشتم، بهره‌های بسیار بردہام. کاربرد این مصاحبه‌ها تنها محدود به باز نمودن نکات مبهم مربوط به رویدادهای مورد بحث نیست؛ نقش این مصاحبه‌ها را در ارزیابی، مقایسه و مقابله اسناد اصلی و فرعی مورد استناد نیز نباید نادیده گرفت.

این پژوهش را با هدایت استادم یرواند آبراهمیان، استاد ممتاز دانشگاه نیویورک، انجام دادم. از راهنمایی و تشویق بی‌کران ایشان سپاسگزارم. از یارانی که گاه سند و مدرکی در اختیارم نهادند و نیز سرورانی که اجازه دادند، در مصاحبه‌ها، پای حرف‌هایشان بشنیم و روایتشان را ضبط کنم، تشکر دارم.

جناب محمدکریم اشراق که این کتاب را برای ترجمه برگزیدند و آقای محسن باقرزاده، مدیر انتشارات توسع، به خاطر زحمتی که برای چاپ و انتشار این کتاب کشیدند مرا پیش از هر چیز و امداد محبت خود کردند. به دل ممنونشان هستم.

این یادداشت پایان نمی‌یابد اگر از ویرایش ناقدانه ترجمه فارسی و دلسوزیهای دوست خوبم رامین کریمیان یاد نکنم. ایامش به کام باد.

توضیحات ابکی

اوترخت - هلند

بهار ۱۳۷۵ خورشیدی

به نام خداوند جان و خرد

سخن مترجم

آگاهی از پژوهش‌های علمی در همه زمینه‌ها برای جامعه ما ضرور است. هنگامی که این پژوهش‌ها به گونه‌ای به سرزمین عزیزان ایران پیوند دارد، نیاز به آن دوچندان می‌گردد. تحقیقی تاریخی که اینک در دست دارید محصول پشتکاری فراوان مؤلف محترم و کاربرد شیوه‌ای علمی در بهره‌برداری از منابع و گزارش‌های تاریخی، اسناد دیپلوماسی، خاطرات و محفوظاتِ دست اندکاران و شاهدان ایرانی و خارجی است و نه تنها می‌تواند آموزنده و آگاه‌کننده باشد بلکه راه‌گشا و درآمدی است برای پژوهش‌های بعدی. بنابراین، ترجمه آن به درک بهتری از مسائل تاریخی کشورمان خواهد انجامید. مترجم با چنین آرزویی، به ترجمه این اثر دست زده و امیدوار است که تلاش وی مقبول افتاد.

در اینجا لازم است از مؤلف محترم که در همه مراحل کار، با توضیح‌ها و یادآوری‌های ارزنده خود، مرا یاری داده و پیشگفتاری نیز بر ترجمه فارسی افزوده است و نیز از آقای محسن باقرزاده، مدیر انتشارات توسع و آقای رامین کریمیان، دوست نادیده، که بر ترجمان منت گزارده، با تقبل ناملایمات و نکته‌سنجدگان می‌ساخت، قدردانی نمایم. روشن است که اگر در ترجمه می‌ماند مرا شرمنده خوانندگان می‌ساخت، قدردانی نمایم. روشن است که ترجمان، مسئولیت همه نقائص و کمبودهای ترجمه را خود به عهده می‌گیرد.

محمدکریم اشراق

لاهه – فوریه ۱۳۷۵

مقدمه

تاریخ نگاری سنتی غالباً به نگرش مبتنی بر اصول در ساختارهای قدرت توجهی ندارد. آری اساساً، اگر تاریخ را به عنوان مجموعه‌ای از نظرات و اهداف مشخص و از روی آگاهی تک تک افراد و یا گروه‌ها به حساب آوریم، رقابت‌ها و حسادت‌های جزئی نخبگان همچون پدیده‌هایی کم‌اهمیت و پیش‌پافتاده است، که نسبت به جریان یا «تفسیر» تاریخ دارای اهمیتی در خور نیست.

ن. الیاس، *محکمة اجتماع*، ص ۲۷۶

به اصطلاح تاریخ سیاسی، قرن بیستم را بیشتر از هر مشخصه دیگری، می‌توان قرن رواج ناسیونالیسم معروفی کرد. قرنی که افزایش بی‌سابقه دولت-ملت‌های حاکم کوچکی را شاهد بوده است. بر این مطلب باید افزود که برپایی چنین دولت-ملت‌های نوپایی غالباً مستلزم ساختن و پرداختن یک سلسله سنت‌های تاریخی ضروری برای توجیه و تقویت دولت تازه پا است. عامل عمدت‌ای که در تجمع گروه‌های مردم و تجهیز درک آنان از هویت و وحدت سیاسی مؤثر است دوباره نویسی تاریخشان است. در بعض موارد، صرف به کارگیری نام‌های پرطنطه باستانی و تاریخی کافی بوده است تا به ایجاد وحدت برای مشروعیت سیاسی منجر

گردد. مثلاً برای یونانیان، نام شکوهمند مقدونیه هنوز هم مانند گذشته به همان اندازه اهمیت دارد که واژه پارس برای ایرانیان و تاحد کمتری کلمه توران برای برخی از ترکان. در نتیجه می‌توان گفت محتوای اجتماعی پاره‌ای از عبارات کلیدی خاص اجتماعی-سیاسی و به همین ترتیب اصطلاحات جغرافیایی، در مدعای استقلال سیاسی و در شکل پذیری مرزهای جغرافیایی دولت‌های حاکم نوپا عنصر مهمی تلقی می‌شود.

اگر بزرگترین تحول سیاسی سرآغاز قرن بیستم را اضمحلال دو امپراتوری قدیمی، یعنی امپراتوری عثمانی و دیگری امپراتوری روسیه تزاری به شمار آوریم، پایان این قرن، با فروریختن شگفت‌آور ابرقدرت اتحاد شوروی، نشان داده خواهد شد. بنابراین، در نتیجه چنین فرایند پراکنده‌گشتنی، تعدادی دولت تازه‌پایی مستقل تأسیس شده است که بیشتر آنها در جست‌وجوی هویت صحیح تاریخی خویش اند که می‌پندارند از دست رفته است.

پس از جنگ اول جهانی، هنگامی که امپراتوری دیرپایی روسیه جای خود را به دولت نوین انقلابی شوروی داد، عده‌ای به این باور رسیده بودند که عصر ناسیونالیسم - دست‌کم در اروپا - به سر آمده است و عصر نوین دیگری با این باور برای بشریت طلوع نموده که در آن جای مفهوم قدیمی و قرن نوزدهمی هویت ملی را، «هویت طبقه» خواهد گرفت. در واقع خود اتحاد شوروی، با تأکید هر این باور، وانمود می‌کرد که در سرزمین کهنسال روسیه، میهنی نوین پایه‌گذاری شده که توانایی این را دارد که «انسان جدید شوروی» پروراند. ویژگی اصلی این میهن نوین را نیروی ذاتی آن در تعالی بخشیدن به هویت گروه‌های نژادی گوناگون می‌دانستند. برای ایفای چنین «جبر تاریخی» و هموار ساختن راه پرورش فردی نوپیدا، که «انسان جدید شوروی» خوانده می‌شد، کوشش بسیار به کار رفت تا هم در سطح منطقه‌ای و هم در حوزه بزرگ امپراتوری‌های بین‌المللی تاریخ دوباره نویسی شود.

در مقابل این جریان، درون همان مکتب تاریخ‌نگاری، گرایش‌هایی جزئی بر مبنای احساسات ملی که به وسیله مورخان محلی عرضه می‌شد، برای حفاظت از هویت خود در برابر هویت فراگیر و احاطه جوی شوروی، به تدریج پا به عرصه وجود گذاشتند. مثال روشنی از این شیوه تجدیدنظرگرای تاریخی، که متأثر از مقاصد سیاسی بود، در بازنویسی اساسی تاریخ آذربایجان شوروی (جمهوری آذربایجان کنونی)، که در شمال آذربایجان ایران واقع است، به چشم می‌خورد.

پس از دوره استالین برای جایگزینی کتب تاریخی نوشته شده در اوایل این دوره، به آسانی می‌توان کوششی را که برای تأکید بر تداوم تاریخ ملت «ترک آذربایجان» به کار رفته

است، ملاحظه کرد.^[۱] بنا بر نوشتۀ نویسنده‌گانی از این گروه منطقه آذربایجان از عهد باستان میهن قبایل مشخص ترک بوده است. به کاربردن اصطلاحاتی مانند آذربایجان شمالی و جنوبی در بعضی محافل روشنفکری آذربایجان ایران و آذربایجان شوروی سابق، برای تشخیص مناطق شمالی و جنوبی رودخانه ارس، نمونه دیگری از کوشش برای بهره‌گیری از اصطلاحات ساده جغرافیایی به منظور ایجاد مشروعيت تاریخی است. بدیهی است در بطن گزینش این اصطلاحات، تمایل به اعلام همگنی فرهنگی در هردو منطقه جغرافیایی و نوعی دعوت تلویحی از آذربایجان ایران به یکپارچگی با آنچه امروزه جمهوری آذربایجان نامیده می‌شود، به چشم می‌خورد.

برای ایرانیان عموماً و برای آذربایجانی‌های ایرانی خصوصاً، مضامینی سیاسی که با مفاهیمی مانند قومیّت و ملیّت آمیخته شده بودند، درست پس از انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ (برابر ۱۳۲۷ - ۱۳۲۳ ق / ۱۲۸۴ - ۱۲۸۸ خ)* مطرح شد. نفوذ عقاید غربی قرن نوزدهمی پیرامون ملت، ملت‌گرایی و حاکمیّت ملی، تنگاتنگ باگسترش پان‌ترکیسم در آناتولیای همسایه، پاره‌ای از محافل روشنفکر طبقه متوسط ایران را نسبت به نتایج تغییرات سیاسی که در این منطقه در اوایل قرن بیستم در جریان بود نگران ساخت. دلشورهۀ عمدۀ این روشنفکران نگاهداری استقلال ایران و مبارزه با هر گرایشی بود که کشور را به دولت‌های منطقه‌ای جداگانه‌ای تجزیه می‌کرد.

در پی اضمحلال امپراتوری عثمانی، زمانی که ناسیونالیست‌های ترک بر آرمان میهن بزرگتری از همه ترک‌ها تبلیغ می‌کردند و برای جدائی از ایران و پیوستن به میهن جدید «همه ترک‌ها» مراجعتی هم به ایرانیان شده بود، گروهی کوچک از ایرانیان روشنفکر که در برلین سکونت داشتند به صورت حامیان پر سر و صدای حفظ هویت و حاکمیت ایران درآمدند. اعضای این گروه روشنفکر، که بعدها به ایران برگشتند و در حکومت صاحب مقامات بانفوذی شدند، گرایشی در تاریخ‌نگاری ایران پایه نهادند که در آن بیش از همه بر تداوم فرهنگ ایرانی تأکید و به حفظ ارزش‌های ایران پیش از اسلام توجه می‌شد.

هنگامی که آتش جنگ اول شعله‌ور شد، سر درگمی و هرج و مرج سیاسی همه ایران را فراگرفت. حکومت‌ها یکی پس از دیگری ثابت کردند که توانایی حل دشواری‌های فزاینده کشور و به اجرا درآوردن اصلاحات اساسی را ندارند. البته، در شمال کشور، یعنی در آذربایجان، گیلان و خراسان، افراد اصلاح طلبی بودند که اعتقاد داشتند اگر بتوان مبارزات

* از این پس در متن به جای اصطلاح هجری قمری «ق» و به جای اصطلاح خورشیدی «خ» بکار برده خواهد شد.

محلى را برای آغاز اصلاحات در منطقه خود با پیروزی به جلو برد می‌توان کم کم چنین اصلاحاتی را در سرتاسر کشور گسترش داد. برنامه این مبارزات محلی نه تنها مشتمل بر فراخوانی به جدایی (از ایران) نبود بلکه چنین کوشش‌هایی ضمن اینکه به مسئله تقسیم منصفانه قدرت بین حکومت مرکزی و مراجع محلی در سرتاسر ایران توجه داشت، نماینده تلاش برای استقرار قدرت سیاسی باثبات‌تری در کشور بود.

مفهوم کاملاً تازه خودمختاری، به معنای جدید کلمه، سال‌ها پس از این جریان‌ها، و به عنوان محصول فرعی مارکسیسم به ایران وارد شد. در نوشه‌های مارکسیستی که به وسیله ایرانیان مارکسیست نگاشته و یا ترجمه شده، ایران به عنوان سرزمینی «چندملیّتی» توصیف شده است، یعنی جایی که همه ملت‌ها، مگر پارسیان، تحت ستم پارسیان قرار داشته‌اند. از این گذشته، این عده، برای اینکه خود را از میهن پرستی کورکرانه برکنار جلوه دهند، ملت‌های دیگر ایران را اندرزدادند که «نمونه شوروی» یعنی مناطق خودمختار در داخل مرزهای سیاسی ایران برپا کنند. مارکسیست‌های ایرانی، گاهی در تبلیغات خود، عقیده به برپایی مناطق خودمختار را درز می‌گرفتند و نظر پیشین بولشویک‌ها را دائز بر حق ملت‌ها در «خودمختاری» تا جدایی کامل و برپایی دولت‌های مستقل دنبال می‌نمودند. به هر صورت، کمونیست‌های ایرانی، به عنوان یک گروه سیاسی مخفی، نتوانستند نشان دهنده که می‌توانند یکی از این نمونه‌ها را از قوه به فعل درآورند. نه اینان و نه هیچ حزب سیاسی دیگری در دوره سلطنت رضاشاه پهلوی (۱۹۲۵ - ۱۹۴۱ / ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ خ)، امکان مشارکت در زندگی سیاسی را به دست نیاورند.

برای ایرانیان، اشغال کشورشان توسط نیروهای شوروی و انگلستان (در اوت ۱۹۴۱ / شهریور ۱۳۲۰ خ) به طور ساده به معنای پایان یافتن شانزده سال حکومت استبدادی رضاشاه بود. هرچند «فضای باز» زندگی سیاسی در ایران، که با اشغال کشور به دست آمده بود، پس از سقوط حکومت خودمختار آذربایجان اندک اندک رو به افول گذاشت، اما سیاسی شدن سریع جامعه (ایرانی) پس از سال ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰، با هیچ یک از تجربه‌های این جامعه از انقلاب مشروطیت به بعد قابل مقایسه نبود.

پیدایش حزب‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری در شهرهای بزرگ سطح آگاهی سیاسی مردم را بالا برد و به افزایش هشیاری طبقاتی و قومی آنان کمک کرد. احساس عمومی براین بود که مجلس ایران که معمولاً از آن به عنوان یک مجلس بی‌اراده یاد می‌شد اکنون به جای اینکه در تصویب لوایح پیشنهادی حکومت تابع قوه مجریه باشد، نقش فعالی در